

شیراک ترا پی!

پوستر منتشره در حاشیه نمایشگاه «زنان و تولید ملی» با تیتراژ «زنان چهره شهر را تغییر می دهند» ذیل منشوری از خطوطی رنگین و ضربدری بر روی رنگ سیاه قرینه اظهارات سالها پیش ژاک شیراک شهردار وقت پاریس است که اظهار داشت: دختران زیبای پاریس سرمایه های ارزشمند فرانسویان اند.

ادعای شیراک بر این مبنا بود که اشتهار پاریس در میان شهرهای اروپا به «شهرعشاق» است و شانزلیزه و ایفل نماد معاشقه زوج های جوان فرانسویانند و در چنین فضایی است که شیراک دختران زیبای فرانسوی را می ستاید که از این طریق صنعت توریسم در فرانسه را مدیون جاذبه های سکشوال خود می کنند!

نگرشی «جنس انگارانه» و «مال اندیشانه» از زن که بتعبیر اریک فروم روانکاو سرشناس آمریکائی چنین نگرشی ناشی از ماهیت مادی گروهی اخلاقی منبعث از مصرف گرایی است.

فروم در «داشتن و بودن» اشاره به خُلقیاتی می کند که مُتخلق برای پدیده ها ارزش مالکانه قائل است و بدین ترتیب یک پدیده زمانی ارزشمند است که در حوزه مالکیت و داشته های فرد درآید و در غیر این صورت «بودن» آن پدیده فاقد اصالت و ارزش است.

معادل همین منطق است که زن را در مقام یک «بیلبورد متحرک» به الوان کردن شهر جهت ابتهاج بصری و وجد جنسی مردان موظف می دانند. نگرشی که برای زن در قامت موجودیتی تزئینی و ابزارواره جز رساندن حظ بصری جنسیتی به مردان در سطح شهر، رسالت دیگری قائل نیست.

نگاهی مردمحور که شهر را در استیلا و سلطه مرد مفروض می انگارد تا آنگاه زنان در کنار دیگر ادوات و ابزار، زمینه خوش باشی و عیاشی و هیزباشی مردان در زندگی شهری را فراهم آورند.

نگرشی که بودن زن در قامت یک انسان برایش بی معنا است و آن بودن را زمانی برسمیت می شناسد که در خدمت نظربازی مردانی باشند که خود را مالک شهر و بعضا مالک زن می انگارند

داریوش سجادی

dariushsajjadi44@

ما تصمیم گرفتیم نوع دیگری زندگی کنیم!

آمریکا ستیزی در مقام یک سیئه ، اتهامی است که توسط صادق زیباکلام و نسخه‌های ژنریک ایشان به جمهوری اسلامی کلیپس شده و مطابق آن ایران را به خصومت ورزی بی دلیل با آمریکا معرفی می کنند. شعاری که در مهجورترین شکل ممکن نزد بخشی از عوام ایران مبتلا به کژفهمی است. اما فارغ از این کژاندیشی‌ها با اشغال سفارت آمریکا در آبان ۵۸ و اقدام شتابزده دولت وقت ایالات متحده در قطع روابط سیاسی خود با ایران ، جمهوری اسلامی از یک مزیت مهم برخوردار شد. در واقع قطع رابطه آمریکا برای نظام نوپای ایران حامل این مزیت بود که آمریکائی ها با آن اقدام عملا خود را از حضور و تاثیر مستقیم و میدانی در ایران بمنظور تامین منویات هژمونیک خود محروم کردند.

بر این مبنا مضمون اصلی در شعار مرگ بر آمریکا نفی اتوریته اقتصادی - سیاسی واشنگتن در کنار نفی فرهنگ و لایف استایل آمریکائی از مناسبات زیستمانی و گفتمانی و خسروانی در ایران ۵۷ به بعد بود.

علی رغم این هر چند ایران بعد از اشغال سفارت از مضرات رابطه سیاسی و متفرعانه آمریکائان دور نگاه داشته شد اما نکته‌ای که در این میان مورد غفلت قرار گرفت ماندگاری رابطه فرهنگی و بقای مناسبات آمریکاسالارانه نزد فریفتگان به آن فریبنده خوش خرامنده در ایران بود!

غفلتی که به سمپات‌های فرهنگی آمریکا در ایران این فرصت را می داد تا از روزه های اجتماعی جهت آلوده سازی گفتمان انقلاب اسلامی بنفع هژمونی اباحه‌سالار آمریکائی بهره ببرند.

علی رغم این، زمین بازی حاملان فرهنگ آمریکائی تا ۷۶ بیرون از دایره قدرت ایران قرار داشت و بعد از تکانش خرداد ۷۶ بود که برای نخستین بار سمپات‌های فرهنگ آمریکائی از جوار بی تدبیری و مواضع ژلاتینی سران جنبش اصلاحات توانستند در بدنه سیاسی نظام برخوردار از پایگاه شوند.

بدین منوال دوم خرداد ۷۶ را می توان عطفینه‌ای محسوب کرد که دروازه‌های قلعه قدرت در ایران را برای ورود «اسب‌های چوبی» حامل سربازان و ژنرال‌های فرهنگ آمریکائی گشود.

بر این اساس مضمون اصلی شعار مرگ برآمریکا و جهتگیری آمریکا

ستیزی در انقلاب اسلامی قبل از مبارزه طلبی با آمریکا در زمین سیاست خارجی ناظر بر مبارزه با ذخیره‌ها و سمپات‌های دلبسته به فرهنگ و لایف استایل آمریکائی در داخل کشور است. مبارزه با مفتونان و مغبونان «اتوریته و لایف استایل آمریکائی» که برای استیلا و بازتولید مناسبات اباحه سالار آمریکائی در ایران، بی‌تابی و انجام وظیفه می‌کنند.

این یک مبارزه گفتمانی با زیباکلامانی است که غافلانه و مذبوحانه در قامت ژنرال‌های فرهنگ آمریکائی می‌کوشند ناتوانی خود در فهم مبانی معرفت شناختی انقلاب اسلامی و کم عمقی بصیرت و دانش سیاسی خود از عمق استراتژیک ایران اسلامی را با «عوامفریبی ناشی از خودفریبی» ما به ازاء کنند.

حرفی که دکتر طریف چندی پیش زد از محدود حرف‌های درستی بود وقتی گفت «ما تصمیم گرفتیم نوع دیگری زندگی کنیم» و اتفاقا مخالفت‌هایی که با این گفته توسط برخی ایرانیان صورت گرفت موید آن است که طریف این بار درست نشانه‌گیری کرده بود.

واقعیت آنست که در بهمن ۵۷ ملتی انقلاب کرد و تصمیم گرفت نوع دیگری زندگی کند و ۴۰ سال بر این تصمیم و انتخاب خود مقاومت و پایمردی کرده.

اتفاقا آنها که این جمله را برنتافتند، درست برنتافتند! چون مخاطب ایشان نبودند و ایشان از ابتدا و تاکنون در زمین آمریکا بازی کرده و در فضا و لایف استایل و نوع زندگی و فرهنگ آمریکائی تنفس کرده و چنان مناسبات «غرب‌بنده‌ای» را تکدی کرده اند.

داریوش سجادی
dariushsajjadi44@

جوجیتسوی سیاسی

پروژه فعلی و در دستور کار آمریکا در مقابله با ایران «کلافگی رُمبش محور» است.

محور این پروژه کلافه کردن شهروندان در زمین معیشت از طریق تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی است تا بتدریج بستر اجتماع را از طریق دامن زدن به اعتراضات شهروندی بسمت رُمبش و فروپاشی سیاسی مدیریت

کنند.

از سوی دیگر نوعی کرختی تعمدی و خودخواسته در درون بدنه مدیریت پراگماتیسمی دولت ایران مشهود است که می تواند با پروژه آمریکائی ها هم افزائی کند.

فونداسیون این رویکرد بازگشت به دوران حیات هاشمی رفسنجانی دارد و اتاق فکر پراگماتیسمهای منسوب به ایشان آن را در دستور کار داشتند تا از این طریق بتوانند با دامن زدن به بحران معیشت، با این توجیه که «مردم مستاصل شده و بُریده اند» بتوانند رهبری را مطابق پروژه «خوراندن جام زهر به امام» برای تحمیل سیاست های نئو لیبرالیستی و غرب محورانه مطمح نظرشان، تحت فشار قرار دهند.

وارثان سیاسی هاشمی کماکان این پروژه را در دستور کار دارند و بمنظور عملیاتی کردن آن در یک همسوئی آشکار با آمریکائی ها دست بر روی سرمایه و ذخیره اصلی نظام که توده های محروم است گذاشته اند.

مخنثی و بی عملی آشکار دولت در تدبیر وضعیت اقتصادی کشور نوعی بدل زدن محسوب می شود.

ظاهرا دولت می کوشد بمنظور مدیریت بحران دست به یک «جوجیتسوی سیاسی» بزند.

جوجیتسو یکی از فنون شناخته شده در ورزش های رزمی ژاپنی است که از آن طریق و در مصاف با حریف می کوشند از نیروی حریف علیه خودش و در زمین خودش استفاده کنند.

بر این اساس پراگماتیسم ها می کوشند «ذخیره نظام» که سرمایه و توان اصلی نظام است را از طریق کلافگی اقتصادی بر سر نظام «هوار کنند» و بدین ترتیب نظام را در نقطه قوت اش بر زمین بزنند!

داریوش سجادی

dariushsajjadi44@

تراخم سیاسی!

ویدئوی وعده داده شده اسفندیار رحیم مشائی که پیش تر اولتیماتوم آن را داده بود اگر بازداشت شود منتشر خواهد کرد و در آن پرده از روی حقایق برخواهد داشت بالاخره روز گذشته و توسط محمود احمدی

نژاد رونمایی شد.

علی رغم توقع اولیه سرتاسر ویدئو بر اساس یک توهم تهیه شده و صدر تا ذیل آن داستانی جذاب و تخیلی و بدون حتی یک فکت قابل استناد است و عنصر اصلی در این ویدئو تنها اتکای بر مظلوم نمایی است.

فرضیه‌ای که سه تفنگدار ماجرا (مشائی، احمدی نژاد و بقائی) تمامی اقدامات خود را بر روی آن بنا کرده‌اند متکی بر این باور است که حکومت از میزان محبوبیت ایشان نزد توده‌های گسترده مردم می‌ترسد و به همین دلیل ایشان را مبتلا به پرونده سازی در عدلیه کرده‌اند!

فرضیه‌ای وهم‌اندیشانه که در ۹۱ نیز منجر به قهر ۱۱ روزه احمدی نژاد شد با این تخیل که قهر ایشان منجر به برون ریخت افواج میلیونی ایرانیان دلباخته به ایشان خواهد شد!

ظاهراً ثلاثی احمدی نژاد - مشائی - بقائی اصرار وافری دارند تا مطابق نظریه «تکرار دو گانه تاریخی هگل» در حد فاصل تراژدی تا کمدی، سهم کمیک تاریخ را بنام خود سند بزنند.

کمدی این ثلاثی از حیث محتوا قرابت نزدیکی با تراژدی سیاهکل دارد! در سیاهکل نیز «چریک‌های فدائی خلق» در ۴۹ با توهم برخورداری از پایگاه توده‌ای و خیزش انقلاب از میانه توده‌های روستائی، دست به اشغال پاسگاه ژاندارمری روستای سیاهکل زدند با این توهم که با فتح پاسگاه با استقبال و پیوست روستائیان به جنبش چریکی ایشان مواجه خواهند شد!

حماقتی که منجر به آن شد تا قبل از رسیدن قوای شهربانی همان روستائیان با بیل و تیشه به مصاف چریک‌ها رفته و ایشان را در قامت افراد شورشی مورد تهاجم و تعقیب قرار دادند!

ایشان متوجه نیستند نمی‌توان شولای خیرخواهی و معدلت برای نظام را بر تن کنند و هم زمان به مهتر نظام دهان کجی کنند و متقابلاً توقع اقبال از توده‌هایی را داشته باشند که در تحلیل نهائی خود را سربازان ولایت می‌شمارند.

چنین فرجامی محصول تراخم سیاسی نزد سیاست‌پیشگانی است که توان خود را در دیدن واقعیت‌های دنیای سیاست از دست داده و دچار خودشیدائی شده‌اند!

داریوش سجادی
dariushsajjadi44@

خزر را چند فروختی؟

چالش عوامانه «خزر رو چند فروختی؟» نزدیک ترین نمونه از مظلومیت سیاست در زمین عوام زدگی جماعتی است که به سنت مالوف بدون کمترین شناخت از «حقوق بین المللی دریاها و قوانین مترتب بر آب های سرزمینی» یک شبه دچار عرق ملی شده و سنسورهای وطن دوستی شان آمپر چسباند!

صرف نظر از توافقات اولیه در کنوانسیون رژیم حقوقی «خزر» (!) نکته حائز اهمیت دفاع کاریکاتوری از محروسه جغرافیائی ایران توسط مدعیانی است که فاقد کمترین سواد جغرافیائی بوده و با الفبای سیاست نیز ناآشنایند.

ایشان همان جماعتی اند که برای اندکی جابجائی نقطه فارس در گزاره خلیج فارس مبتلا به رعشه و تشنج عضلانی می شوند اما همین جماعت سالها است که دریای شمالی ایران را در بی سوادى محرز و با «افتخار» بنام یکی از جنایتکارترین دشمنان تاریخی ایران انشاء و اقرار می کنند بدون آنکه بدانند خزری ها قوم یهودی تباری مستقر در سرحدات شمال غربی ایران بودند که سالها از ناحیه زیاده خواهی ها و شرارت های توسعه طلبانه شان جنگ های ایدائی متعددی را در آن منطقه به ایران تحمیل کردند.

علی رغم این عموم ایرانیان در یک مخنثی ملی دریای شمالیشان را «خزر» می نامند و طرفه آنکه بجز ایرانیان بقیه ملت های جهان دریای شمالی ایران را به درستی «کآسپین» می خوانند!

کآسپین در واقع تلفظ نام اصلی دریای شمالی ایران است که زمانی دریای «قزوین» نام داشت و قزوین در گردش زبان فرنگی ها «کآسپین» خوانده میشد و بمرور مبدل به کآسپین شد!

سیاست که بیش از حد همگانی شود، لاجرم کمدی هم می شود!

شکنجه اشتباه نیست!

شیرین ترین واکنش به پاسخگوئی حسن روحانی در مجلس تعلق به محمد محمودی دبیر پایگاه اطلاع رسانی هاشمی رفسنجانی دارد که به سنت مالوف بسآمد جمیع تحولات در کائنات را محصول حُسن تدبیر مرحوم هاشمی رفسنجانی می داند!

محمودی این بار نیز وفادارانه در حق مقتدای خود اهمال نکرده و رفتار روحانی در مجلس را درس پس دادن ایشان از آموخته های «هاشمی کبیر»! تلقی کرده و نوشته:

نمایش روحانی در مجلس یادآور روزهای میداننداری با ریشه ها در کشور بود که شخصیت هایی همچون آیتا... هاشمی آماده بودند تا به اشارتی از همه چیز خود بگذرند تا گزند بر دامن انقلاب و کشور ننشیند ... روحانی در مجلس شبیه هاشمی، زخم خورد و زخم نزد تا دوباره یادمان بیاورد که فرق با ریشه ها و بریشه های انقلاب چیست؟

ظاهرا برای محمودی ثقل زمین آنجاست که هاشمی آنجاست! هاشمیستائی ایشان قرینه دانش آموز بدشانس و تنبلی است که برای امتحان جغرافیا تنها افغانستان را خوانده بود و در پاسخ به پرسش جغرافیای پاکستان زیرکانه گفت:

پاکستان کشوری است در جنوب افغانستان . پایتخت افغانستان کابل است و حکومت اش جمهوری است و الی آخر! دانش آموز رند در پاسخ به پرسش دوم نیز که جغرافیای ایران بود باز هم خود را نباخت و گفت:

ایران کشوری است در غرب افغانستانی که پایتخت اش کابل است با بیش از ۶ میلیون جمعیت و الی آخر! آموزگار نیز که از پاسخ دانشآموزش کلافه شده بود این بار جغرافیای سوئیس را پرسید و پاسخ شنید:

البته سوئیس هیچ مرزی با افغانستان ندارد اما این کشور برخوردار است از قومیت و نژادهای پشتو و تاجیک و هزاره و ازبک و الی آخر!!!

شیدائی و شوریدگی وعاشقانه های محمودی در توصیف «هاشمی کبیر» تداعی عاشقانه «شکنجهگر» روزبه بمانی است که ظاهرا هر دو را در توصیف معشوق شان به این همانی رسانده تا جایی که بتوانند آلام خود

را با آن سروده آرام کنند و به اتفاق بخوانند:
رو به تو سجده میکنم دری به کعبه باز نیست
بس که طواف کردم مرا به حج نیاز نیست
به هر طرف نظر کنم، نماز من نماز نیست
مرا به بند میکشی از این رهاترم کنی
زخم نمیزنی به من که مبتلاترم کنی
از همه توبه می کنم بلکه تو باورم کنی
قلب من از صدای تو چه عاشقانه کوک شد
تمام پرسه‌های من کنار تو سلوک شد
عذاب میکشم ولی عذاب من گناه نیست
وقتی شکنجه‌گر تویی، شکنجه اشتباه نیست!

جعبه پا ندورای هاشمی!

فائزه هاشمی در گفت‌وگو با یورو نیوز، خواستار پی‌گیری مرگ مبهم اکبر هاشمی رفسنجانی و پلاکارد تجمع طلاب در مدرسه فیضیه قم، از سوی دستگاه‌های امنیتی و شورای عالی امنیت ملی شده و هم‌زمان فاطمه هاشمی نیز در مصاحبه با ایسنا ضمن اشاره به تابلونوشت تجمع طلاب در قم گفته: «تابلو «استخر فرح» ابهامات در مورد مرگ مشکوک پدرم را که تاکنون بی‌پاسخ مانده است، قوت می‌بخشد.

هر چند ژاژخائی فرزندان هاشمی به بهانه آن «تابلونوشت بی‌مُسما» قابل فهم است و می‌توان این را در ژانر مسئله‌سازی‌ها و هزینه افزائی‌های مطابق معمول این خانواده برای کشور تلقی کرد اما از سوی دیگر حال که ایشان بر دوباره خوانی پرونده مرگ پدرشان اصرار دارند خوب است از این فرصت استفاده شود و پرسش‌های بجا مانده و حرفهائی که هاشمی هرگز درباره آنها سخن نگفت نیز طرح و راستی آزمائی شود.

علی‌ایحال ادعاهای دیگری نیز درباره مرگ هاشمی رفسنجانی مطرح شده که تاکنون بدون پاسخ مانده (*)

گذشته از آنکه هاشمی تا قبل از مرگ نیز در مطان شائبه‌ها و اتهامات پنهان دیگری نیز بود که هرگز رسانه‌ای نشد!

– از جمله مفقود شدن معنادار رابرت لوینسون در اسفند ۸۵ و بایگانی شدن این پرونده از سوی آمریکائی‌ها! و ارتباط سفر این

مامور آمریکائی با اکبر هاشمی رفسنجانی!

– از جمله اینکه منابع غیر رسمی گفته اند لوینسون با پوشش ظاهری مامور بازنشسته اف بی آی وارد ایران شد و در واقع نماینده ارشد و تام‌الاختیار از جانب ارشدترین دولتمردان وقت آمریکا بود که یک سال بعد از روی کار آمدن احمدی نژاد با ماموریت ویژه و بمنظور مذاکره با هاشمی عازم ایران شده بود!

– از جمله آن‌که همان منابع غیر رسمی ادعا کردند لوینسون با ورودش به ایران برخلاف «انتظار طرفین» در تور نیروهای امنیتی ایران افتاد و پروژه مزبور و فرد مزبور سوخت و هاشمی نیز «واریتینگ امنیتی» گرفت!

– از جمله اینکه دولتمردان آمریکائی که برای شهروندان بمراتب کم اهمیت‌تر خود در ایران سنگین ترین جنجال های رسانه ای را دامن می زدند در مورد لوینسون سیاست بی وقعی را اتخاذ کرده اند چرا که مانند ماجرای سفر مخفیانه مک فارلین به ایران در ۶۴ و مذاکره‌شان با عقبه هاشمی رفسنجانی اکنون نیز مفتوح شدن پرونده لوینسون تا آن اندازه ظرفیت دارد که به یک جنجال رسانه ای و سیاسی بزرگ مبدل شود!

– از جمله اینکه بعد از سوختن پروژه لوینسون، هاشمی مطرود نظام شد و به همین دلیل ایشان در «ماجرای ۸۸» (!) ریسک و خیز بلندش برای تصاحب قدرت را برداشت و بعد از آن «ناکامی بزرگ» مبتلا به افسردگی سیاسی منجر به خودکشی شد! ()

علی ایحال باز شدن «پروژه هاشمی رفسنجانی» را می توان برای یابش چنین پرسش‌هایی استقبال کرد اما خانواده ایشان نیز جوانب احتیاط را رعایت کنند! این ماجرا می تواند حکم «جعبه پاندورا» را برای ابوی ایشان داشته باشد!

* – نگاه کنید به مقاله خانم دکتر پرستو مروجی و همچنین اظهارات سردار سعید قاسمی در فردای مرگ هاشمی:

<https://bit.ly/2Lq4HyP>

– نگاه کنید به دو مقاله «خودکشی هاشمی» و «هاشمی قدیس یا ابلیس»

<https://bit.ly/2kcjGCp>

<https://bit.ly/2lyge7z>

شاه ماهیان

سخنرانی رحیم پور ازغدی در قم هر چند می توانست به یک جدال احسن بین صاحب نظران منجر شود اما حواشی آن سخنرانی متن را تحت الشعاع قرار داد.

عُصاره کلام ازغدی کاهلی حوزه در تبیین مبانی ملکداری دینی بود که منجر به چابکی سکولاریسم در فقدان رقیبی چالاک در جبهه دین باوران شده است. ازغدی:

فقه مرتبط با زندگی، زندگی مرتبط با فقه، درس خارج‌هایی که به جای تئوریزه حکومت و تمدن دینی، عملاً فقه سکولار است. فقهی که فردی است و از عبادات و طهارات و نجاسات حرف می زند اما درباره اقتصاد، سیاست، بانک و روابط بین‌الملل حرفی ندارند. سکولاریسم همین است. همه می‌گویند سکولاریسم در دانشگاه است، بگذارید بگویم ریشه سکولاریسم در حوزه است.

هر چند فحوای کلام ازغدی موجبات کدورت خاطر برخی از علما و مراجع تقلید شد اما ادعای ازغدی برخوردار از بکآپ بود و پیش از ایشان آیت الله خامنه ای در مهر ۹۱ «مشابه اظهارات امروز ازغدی» به صراحت خطاب به روحانیون استان خراسان اظهار داشتند:

هر تفکری که روحانیت را جدای از نظام اسلامی بداند، سکولاریسم است و حوزه های علمیه نمی توانند سکولار و نسبت به نظام اسلامی بی تفاوت باشند.

حتی ۳۰ سال پیش تر از این نیز مرحوم امام بودند که در پاسخ به نامه محمد علی انصاری هشدار دادند که آنچه در آینده مهم است، مسائل مورد ابتلای مردم و حکومت است که «فقهها باید» برای آن فکری کنند و «نیاز عملی» جامعه به آنها را رفع نمایند.

صرف نظر از جنجال های سیاسی ناشی از حواشی سخنرانی ازغدی، نکته مغفول در غائله مذکور تبیین ناصحیح صورت مسئله است. قدر مسلم آن است که در صورت نداشتن تعریف درست از قضیه هیچکدام از راه حل های متصور، وافی به مقصود نیست .

با فرض پذیرش ناکامی یا ناتوانی حوزه در تبیین فقه حکومتی، این واقعیت را نمی توان نادیده انگاشت که ترمیم یا جبران این ناکامی را نیز نمی توان بخشنامه ای یا فرمایشی مرتفع کرد.

جوشش و فروزش دانش در حوزه یا دانشگاه و یا هر موسسه آموزشی محصول ظهور دُرْدانه هائی است که در میانه دیگر دانش پژوهان و به استعداد نبوغ و هوش و ذکاوت شخصی می توانند در حوزه پژوهندگی، بدرخشند و خالق اندیشه یا صانع مَنع مبتکرانه خود شوند. مرحوم امام نمونه بارزی بودند که از دل همین حوزه توانستند به استظهار نبوغ و بلوغ و استعداد و «شجاعت خود» نظریه پرداز ولایت فقیه شوند.

لزوماً با ثبت نام در یک کلاس آموزش موسیقی جمیع فارغ التحصیلانش به بتهوون و موتسارت مبدل نمی شوند. تاریخ در جمیع حوزه ها بر دوش ستارگان نشسته و آسمان دانش را شهاب سنگ هائی دلالت می کند که تیرگی و ظلمات کهکشان را به برکت فروزش انحصاری خود، مَنذَوَر می کنند.

این قانونمندی مخرج مشترک دانشگاه و حوزه است. مگر انبوه برون داد فارغ التحصیل دکترا از دانشگاه های ایران، مملکت را با انباشت عظیم نظریه پرداز و تئوریسین های فلسفی و اندیشگی مواجه کرده؟

تولید اندیشه و نظریه در دانشگاه های کشور زیر خط فقر است و بر همان روال نمی توان توقع داشت از میانه جمیع طلاب ورودی به حوزه های علمیه، امام محمد غزالی یا شیخ انصاری و امام خمینی را پیشوازی کرد!

متاسفانه تضایف مَنع و مَصنوع در محافل دانش پژوهی ایران اعم از حوزه و دانشگاه، مدرک محور و کسوت محور شده و آفرینندگی در جوار آفریده به محاق رفته!

چیزی که مولانا به رفعت آنچنان توصیف اش کرد که:
عاشق مَنع خدا با «فَر» بُوَد
عاشق مصنوع او «کافر» بُوَد.

گذشته از آنکه کم کاری حوزه و دانشگاه محصول تبعی لقمه های فرهنگی سُفره های اطعام این دو مرکز اند! قاضیان محصول قازیان سفره چاشت خوداند!

دانشگاه های ایران اگر با نزدیک به ۱۰۰ سال فعالیت هنوز نتوانسته اند یک نظریه پرداز صاحب سبک با برند ایرانی و اندیشه و نظریه ایرانی برون داد کنند چنین فرجامی را باید در شیوه تغذیه آموزشی آن دانشگاه ها ریشه یابی کرد!

دانشگاهی که تمامی منابع درسی و متدلوژیک و تحصیلی اش استوار بر منابع سکولاریسم غربی است طبعاً از چنین دانشگاه نمی توان برون داد «ویتگنشتاین ایرانی» توقع کرد.

همچنانکه از حوزه های علمیه نیز با اتکای صرف بر مبانی فقه فردی،

نمی توان ابن خلدون یا امام خمینی چشم انتظاری داشت. بصورت طبیعی چه در حوزه و چه در دانشگاه «عالمی» که فاقد کشش و درک و صیورت مقتضی جهت فهم و یابش نظریه های نوین مِلکداری و جهان داری با مختصات دین ورزانه است، عجالتا چنان عالمی به همان مقدوراتش اکتفا می کند!

حوزه ها و دانشگاه های ایران، دریائی را می ماند که به کثرت برخورد از ماهیانی چالاک اند که با چابکی می توانند در امواج متلاطم آن دریا شناگرانی قابل باشند.

محل مناقشه آنجاست که راه رسیدن به خورشید، دریا نیست. پرواز است!

شاه ماهیانی همچون امام یگانه دُر دانگانی بودند که با نبوغ ذاتی و کارنامه موفق شان، ضمانت اقبال به حوزه های علمیه شده اند.

آنچه خارپشت می دانست!

علوم سیاسی دانش و توانش چینش واقع بینانه «قطعات پازل رقابت» بین عناصر قدرت در بازی قدرت است. دانشی بمنظور پالایش و شفافیت صحنه آرایش قوای سیاسی بمنظور یابش نقشه راه و فهم رویکردهای بازیگران عرصه سیاست.

شعار «سوریه را رها کن – فکری به حال ما کن» علی رغم ۷ سال نبرد هوشمندانه ایران در سوریه در کنار هم آوایی «تاجزاده ها با شاهزاده ها» در اطلاق اتهام «ماجرای سبزه در شامات» دلالتی است بر بازی کردن در زمین دشمن توسط آن متوهمین به دانش سیاست!

بر بدنه عوامی که در ایران این شعار را سر می دهند حَرَجی نیست، اما آن مدعیان سیاست دانی کاش لااقل زبان انگلیسی می آموختند و اقراریر ژنرال «وسلی کلارک» در گفتگو با «ایمی گودمن» را به استماع می نشستند که چگونه صادقانه خبر از آن می داد پنتاگون از فردای عملیات یازده سپتامبر با لابی اسرائیل نقشه حمله نظامی به ۷ کشور افغانستان عراق لبنان لیبی سومالی و سوریه و در نهایت ایران را در دستور کار خود قرار داد تا در یک بازه زمانی پنج ساله این ۷ کشور را بنفع اسرائیل ویران کنند!

لینک ویدئو – <https://bit.ly/2BJXqun>

خوشبختانه «توهم دانش سیاسی» دامن گیر مشاهیر آمریکائی نیز هست و

در «اسفند ۸۹» جورج سوروس میلیاردر آمریکائی و معمار انقلاب های مخملی نیز در گفتگو با فرید زکریا تا آن اندازه بابت ناآرامی های ایران جوگیر شده بود که با صراحت به مخاطبان شبکه سی ان ان قول داد سال آینده اثری از جمهوری اسلامی در ایران نخواهند دید!

لینک ویدئو – <https://bit.ly/2nW6CBN>

در همان تاریخ طی ارسال پیغامی کنایه آمیز و در مخالفت با پیش بینی سوروس بر سر این پیش بینی خام اندیشانه به وی پیشنهاد دادم ثروت یکدیگر را (!) در گرو این پیش بینی قرار دهیم و هر طرف که باخت تمام ثروت اش را تقدیم برنده کند!

البته پیش بینی «سوروس» هرگز محقق نشد اما این نیز بمعنای انباشت «آی کیو» نزد اینجانب نبود و تنها دلالتی بر وثاقت روایت امام سجّاد (ع) بود:

الحمد لله الذی جعل اعدائنا من الحُمقاء

سوروس و عقبه ژنریک و فارسی زبان ایشان، روبهانی را در مضاف با خارپشت می مانند که بقول آرخیلوخولس:

هر چند روباه خیلی چیزها می داند، اما خارپشت فقط «یک چیز خیلی مهم» می داند!

داریوش سجادی

dariushsajjadi44@

کا بوس چهل ساله!

کنسرت «مثلث خاطره ها» با مشارکت فائقه آتشین – حسن شماعتی زاده و مارتیک در سالن «هالیوود بال» در شهر لوس آنجلس با حضور بالغ بر ۱۷ هزار نفر از ایرانیان مقیم در کالیفرنیا ناب ترین گردهمائی از لووزرها و پساآبهای بجا مانده از خرده فرهنگ شاهنشاهی منقرض شده در بهمن ۵۷ بود که این فرصت را به ایشان داد تا ساعاتی را برای خوش باشی از دست داده شان در سالهای سلطنت، کنار یکدیگر و با یکدیگر سوته دلی و مرثیه خوانی کنند!

مثلث خاطره در تحلیلی کلان، پیرمردان بازنشسته در پارک شهر تهران را تداعی می کرد که همه روزه گرد هم و برای بازخوانی خاطرات دوران جوانی نیمکت های پارک را به اشغال خود در آورده و ساعاتی

را در خلسه خاطرات جوانی برای خود «نشئه درمانی» می کنند. همان طور که بعد از سقوط امپراطوری تزارها در روسیه، اشراف گریخته از انقلاب بلشویکی سالها و خام اندیشانه گیلان و دکاها را در کنار رود تایمز لندن بسلامتی بازگشت تزار نیکلای دوم «چیرز»! (Cheers) می کردند، کنسرت «مثلث خاطره ها» نیز تنها خوانشی نوستالوژیک برای خرده فرهنگ سلطنت طلبانی بود که در انتهای کنسرت و با مساعی جمیله تلویزیون فارسی بی بی سی و با نمایش «خروج شاه از ایران» و «ورود امام به کشور» بر روی مانیتور عظیم استادیوم، توانستند زوال و تمام شدگی خود را با یکدیگر غم نالگی کنند. اولین بیت از اجرای اخیر و مشترک فائقه آتشین با سیاوش قمیشی (چهل سال) ناب ترین قرائت و رساترین اقرار از وضعیت خرده فرهنگ سلطنت طلبی در عمق لوس آنجلس است آنجا که «قمیشی و آتشین» به اتفاق بر این گواهی می دهند که «چهل ساله یه کابوس نمی زاره بخوابن»!

تحقیقا این برجسته ترین هنر انقلاب بود که چهل سال است خواب راحت را از اقشاری گرفته که سلوک و سلطنت شان جز خودباختگی فرهنگی و بی هویتی ملی چیز دیگری در انبان نداشت.

طنز داستان آنجا بود که در «هالیوود بال» جماعتی یکدیگر را یافته و با یکدیگر آخته شده بودند که گوگوش شان در ترانه «چهل سال» با ایشان و به اتفاق ایشان برای مردم تحت رنج اقتصادی در ایران اشک تمساح می ریختند!

مرفهین بی دردی که جنس دردشان از جنس بی دردی است و در هیچ کجای گردهمائی خوش باشانه و عیاشانه شان ارزنی جرات نکردند تا لااقل یک بار هم تحریم های ظالمانه «عمو ترامپ» شان علیه مردم نجیب ایران را زیر سوال ببرند! از بیم آنکه مبادا به تریج قبای ترامپ شان بر بخورد!

داریوش سجادی
dariushsajjadi44@